لزوم دقت در تعبیر سید الشهداء؛ «لا أعلم نظرا لنفسي .. أفضل من أن أجاهدك فإن فعلت فإنه قربة إلى الله و إن تركته فإني أستغفر الله لذنبي»

(45:45)

یکی از مشکلات روایات –البته ظاهرش مشکل است ولی وقتی مطالب را کنار هم میگذاریم اصلا مشکل نیست- نامه ای است که حضرت سید الشهداء سلام الله علیه به معاویه نوشتند. در کشی و احتجاج هست. نامه معروفی هم هست. در کشی هست، در احتجاج هم هست. مرحوم مجلسی[1] از هر دو نقل میکنند. مروان به معاویه سعایت کرد که بعد از شهادت امام مجتبی مردم با حضرت سیدالشهدا رفتوآمد میکنند و میخواهند کارهایی کنند. **«كتب إليه معاوية: أما بعد- فقد بلغني كتابك و فهمت ما ذكرت فيه من أمر الحسين، فإياك أن تعرض للحسين في شيء و اترك حسينا ما تركك»**؛ اصلاً کاری با امام حسین نداشته باش. **«فإنا لا نريد أن تعرض له في شيء ما وفى ببيعتنا»**؛ البته اختلاف هست که حضرت سیدالشهدا با معاویه بیعت کردند یا نکردند. ولی خب قرائن بیشتر راجح است که بیعت شده است. چون در زمان امام مجتبی آخرین کسی که بعد از صلح بیعت کرد، پسر سعد بن عباده بود؛ قیس بن سعد بن عباده بود. چرا عقب افتاد؟ چون گفت من قسم خوردهام که با معاویه بیعت نمیکنم مگر اینکه «الاّ بینی و بینه سیف». یعنی این قدر عقب افتاده بود. میگفت من قسم خوردهام و چطور بیعت کنم؟! بعد او را آوردند و بین آنها سیفی گذاشتند و بیعت کرد. شاید در بحارالانوار هم باشد. تا حنث قسم نشود؛ مثل آیه شریفه: «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ»[2]. برای اینکه حنث نشود این کار را کردند. این موید این است که حضرت سید الشهدا زودتر بیعت کرده بودند. اگر بیعت نمی کردند که آو آخرین نفر نمیشد.

معاویه به مروان گفت که او فعلاً در بیعت من است. بعد هم به حضرت سیدالشهدا نامه نوشت و حضرت هم جوابش را دادند. جوابی که حضرت میدهند خیلی عظیم است. «أ لست القاتل حجر بن عدي....أ و لست قاتل عمرو بن الحمق»؛ عمرو بن الحمق صحابی بزرگی بود. کشی[3] ذیل ایشان این نامه سید الشهدا را در جلالت قدر او میآورد. «أ و لست قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول الله (ص) العبد الصالح الذي أبلته العبادة فنحل جسمه و اصفرت لونه». تا اینجا که یک عبارتی دارند که مشکل است. این باید در فضای طلبگی معنا شود. آخه معاویه تهدید کرد و گفت: شق عصا نکن «فانظر لنفسك و لدينك و لأمة محمد»؛ نگذار فتنه به دست تو بلند شود. حضرت فرمودند:

> **قلت فيما قلت انظر لنفسك و لدينك و لأمة محمد و اتق شق عصا هذه الأمة و أن تردهم إلى فتنة و إني لا أعلم فتنة أعظم على هذه الأمة من ولايتك عليها و لا أعلم نظرا لنفسي و لديني و لأمة محمد ص عليا أفضل من أن أجاهدك فإن فعلت فإنه قربة إلى الله و إن تركته فإني أستغفر الله ذنبي و أسأله توفيقه لإرشاد أمري**

این چطور معنا میشود؟ بالاترین فتنه تو هستی! البته قبلش هم دارند: «**و ايم الله إني لخائف لله في ترك ذلك و ما أظن الله راضيا بترك ذلك**»؛ یعنی تو را رها کنم؟! معاویه میدانست که خلاف بیعت نمیکنند. آنها اهل البیت را میشناختند. همین بود که به یزید میگفت کاری نداشته باش. خب این را چطور معنا کنیم؟

تناسب استغفار با مواقع اضطرار و تقیه

در قرآن کریم چهار مورد داریم؛ در چهار مورد از منظر فقهی قبلاً بحث کردهایم. آیه میفرماید: «فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»[4]. در آیه دیگر داریم: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»[5]. سؤال ما در مباحثه فقه این بود: اگر «لا اثم علیه»، اگر «غیر متجانف لاثم» است، چطور «غفور» میگویید؟! مفصل بحث کردیم. مطالب خوبی ذیلش بود.

من از آن مطالب میخواهم در این روایت استفاده کنم. آیه شریفه در چهار مورد، جواب این است. یعنی همانطور که حضرت فرمودند «التقیة دینی و دین آبائی»، یکی از آبائشان حضرت سید الشهدا هستند. دینشان بوده است. در روایات متعدد پیامبر به امیرالمؤمنین فرمودند: اگر ناصر پیدا کردی که مجاهده کن اما اگر پیدا نکردی «فاحقن دمک»[6]. امیرالمؤمنین هم همین کار را کردند. حضرت سیدالشهدا اینجا چه میگویند؟ یک لایههای از حکم و شرع را میگویند که بسیار ظریف است. میگویند تقیه از مضطرات مهم است، وظیفه اش هم این است، اما درعینحال «ان الله غفور رحیم» جایی نمیرود. اثم نیست؛ «لا اثم علیه» اما «ان الله غفور رحیم». اگر اثم نیست، پس نباید غفران موضوعیت داشته باشد! [بله] دارد. دقیقاً در موردی که تقیه هست به وظیفه عمل میکند اما استغفار هم همان جا معنا دارد. اگر مبهم است بعداً به تفصیل عرض میکنم. ولذا چهار آیه شریفه این استغفار را قشنگ توضیح میدهد.

شاگرد: "ذنبی" دارد.

استاد: بله و لذا آیه می فرماید: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ»[7]. یک معنای ذنب، ذنب در چشم مردم است. اینجا هم صدق می‌کند. یعنی وقتی مردم من را نگاه می‌کنند می‌گویند چطور او سبط پیامبر است ولی معاویه سر کار است. این مانعی ندارد. علی ای حال روی این تأمل کنید. راه ساده اش این است که بگوییم سند ندارد. ولی خب چون مضمونش سنگین است، باید به سند نگاه کنیم. حال برفرض که اگر صادر شده باشد، چطور باید معنا کنیم؟ شما تأمل کنید.

---

[1] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج44، ص: ۲۱۲

[2] ص۴۴

[3] رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: ۴۹

[4] المائده ۳

[5] البقره۱۷۳

[6]الغيبة (للطوسي) ج ۱ ص۱۹۳؛ « يا عَلِيُّ إِنَّ قُرَيْشاً سَتَظْاهَرُ عَلَيْكَ وَ تَجْتَمِعُ كُلُّهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَ قَهْرِكَ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَاناً فَجَاهِدْهُمْ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَكُفَّ يَدَكَ وَ احْقِنْ دَمَكَ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ» .

[7] فتح۲

بازبینی #4
ایجاد شده 3 دسامبر 2025 13:00:58 توسط ... .
به روزرسانی شده 3 دسامبر 2025 13:09:07 توسط ... .